

8 ثور: رهبران گروه‌های جهادی به اریکه قدرت تکیه میزنند - آغاز صحنه‌ی دوم تراژیدی افغانستان -

1. پیشگفتار
2. تشنت و عدم آمادگی رهبران جهادی برای کسب قدرت
3. توجیه دینی بنیادگرایی و ارداتی
4. بی کفایتی برای آشتی ملی و بازسازی کشور
5. رویکردها

1. پیشگفتار:

به تاریخ 28 اپریل سال 1992 (8 ثور سال 1371 هجری خورشیدی)، آن نیروهای اسلامگرایی که در دهه 80 سده بیست «مجاهدین» خوانده می شدند، پس از چهارده سال مبارزه ای مسلحانه علیه نظام «سوسیالزم واقعا موجود» حزب دموکراتیک خلق و اشغال نظامی امپراتوری شوروی در افغانستان به قدرت رسیدند. رهبران مجاهدین برای باشنگان هندوکش سه چیز به «ارمغان» آوردند: بنیادگرایی اسلامی، توجیه دینی رهبری مستقیم قشر اسلامگرا و بی برنامه‌گی سیاسی و اقتصادی برای آشتی ملی و بازسازی کشور جنگ زده.

پیامد نظام بنیادگرایی این بازیگران سیاسی آغاز صحنه دوم تراژیدی در ماتمکده افغانستان است. به مناسبت سالروز «تحویل قدرت سیاسی» از رهبران «حزب وطن» به صبغت الله مجددی، نماینده رهبران جهادی پیشاور نشین، درین نوشته به نکات مذکور، نظر فشرده ای انداخته میشود.

2. تشنت و عدم آمادگی رهبران جهادی برای کسب قدرت

فروپاشی رژیم نظام دیوان سالار و انحصار گرای «حزب دموکراتیک خلق»، حزبی که اکنون تحت پوشش «حزب وطن» فعالیت میکرد، در ماه فبروری سال 1989 انتظار می رفت، زمانیکه ارتش شوروی که از سال 1979 بدینسو در افغانستان پیاده گردیده بود، حالا می خواست افغانستان را ترک گوید. آنچه مایه تعجب ناظران سیاسی گردید این بود که رژیم کابل و در راس آن رئیس جمهور نجیب الله تا سه سال دیگر جان سلامت برد. هر چند این مطلب چندان قابل درک هم نباشد، با آنهم سبب اصلی این تداوم قدرت را نباید در مجموع در توانایی های نظامی و یکپارچگی سیاسی «حزب وطن» دید. برعکس علت اصلی عدم ضربه پذیری کامل حکومت کابل را می بایست در تشنت و عدم آمادگی رهبران جهادی سراغ نمود. زیرا مقاومت فاقد فرماندهی مرکزی، از لحاظ سیاسی متشتت و دچار تفرقه و از لحاظ عملیاتی غیرقابل اطمینان بود. البته پس از آنکه جناح های مشخص

نظام حکومت نجیب در شمال زیر فرماندهی عبدالرشید دوستم همراه با نیروهای «شورای عالی نظار» تحت قوماندان احمد شاه مسعود از جمعیت اسلامی، یک ائتلاف مشخص، زود گذر و متزلزل را به وجود آوردند، روند از میان رفتن ساختار حکومتی رژیم کابل را شدت بخشیدند. به تاریخ شانزدهم ماه اپریل سال 1992 نجیب الله رئیس حزب ودولت به استعفا مجبور گردید. پس از آنکه از فرار نجیب الله به طرف فرودگاه بین المللی کابل توسط نیروهای مخالف ممانعت به عمل آمد، وی در مقر اداره سازمان ملل متحد در کابل پناهنده شد.

برخی از نیروهای مجاهدین رقیب به تنهایی و بخشی هم در همکاری با جناح های مختلف «حزب وطن» کوشیدند تا این خلای قدرت را اکنون خود شان پر کنند. بالمقابل آن رهبران گروه های اسلامی افغانستان مقیم در شهر مرزی پاکستان که درنگ کرده بودند و می خواستند سرنوشت افغانستان را در دست خود گیرند، از سیر پرشتاب حوادث مبهوت گردیدند، آنها هنوز برنامه سیاسی ای برای در دست گرفتن قدرت نداشتند. اصلاً آنها برای این کار آماده نبودند. بنابر آن بالمقابل موانع و سد راه همیگر بودند.

ناوقت های شب جمعه، چهارم ثور سال 1371، از یک جانب زیر فشار شدید عربستان سعودی و پاکستان و از جانب دیگر تحت تاثیر وخامت اوضاع در کابل، رهبران مجاهدین مقیم پیشاور به یک توافق مناقشه انگیز رسیدند. که از قبل به شکست محکوم بود. در توافقات پیشاور تنها این پنج رهبر سازمان های جهادی مقیم پیشاور حضور بهم رسانیده بودند: برهان الدین ربانی (جمعیت اسلامی)، صبغت الله مجددی (جبهه نجات ملی)، عبدالرب رسول سیاف (اتحاد اسلامی)، محمد یونس خالص (حزب اسلامی دوم) و سید احمد گیلانی (محاذ ملی و اسلامی).

در نشست رهبران جهادی در پیشاور، قطب الدین هلال، معاون گلب الدین حکمتیار از حزب اسلامی نمایندگی میکرد. خود امیر حزب درین زمان در جنوب شهر کابل در مواضع نظامی خویش سنگر گرفته و «شورای نظامی» را که در کابل پس از کناره گیری نجیب امنیت را در دست گرفته بود، تهدید می کرد تا قدرت را به حزب اسلامی واگذارد.(1)

در این توافق پیشاور، از یک طرف سهم احزاب اسلامی در قدرت به شکل متناسب در نظر گرفته نشده بود، و از سوی دیگر با سایر نیروهای سهیم در مقاومت، از جمله حزب وحدت و همچنان دوستم که در پیشاور حضور نداشتند، مشورتی صورت نگرفته بود. با وجود آنهم چند سازمان محدود جهادی در شهر مرزی پیشاور تشکیل یک شورای موقتی 50 عضوی را اعلام نمودند.(2) در راس این شورا صبغت الله مجددی رئیس "جبهه نجات ملی" افغانستان قرار داده شد.

بر مبنای این توافقات پس از یک دوره عبوری دو ماهه باید قدرت به «شورای قیادی» - شورای رهبران احزاب اسلامی - انتقال می یافت. در راس این شورای که مشتمل از رهبران ده حزب اسلامی افغانستان بود، برهان الدین ربانی رئیس جمعیت اسلامی افغانستان قرار می گرفت. در عین

زمان مطابق به توافقات پیشاور، برهان الدین ربانی به حیث رئیس جمهور «دولت اسلامی افغانستان» ایفای وظیفه می نمود، و نخست وزیر باید از «حزب اسلامی» منسوب به گلبدین حکمتیار انتخاب می شد. از جمله و بویژه همچشمی های سیاسی دو تن از رهبران مجاهدین، ربانی و حکمت یار در سالهای بعدی تأثیر تعیین کننده ای تخریبی بر صحنه سیاسی افغانستان گذاشت.

نخست از همه نواز شریف، نخست وزیر پاکستان در استقبال ازین توافقات در یک اعلامیه اظهار امیدواری نموده تا « شورای انتقالی بزودی به کار آغاز نموده، آتش بس و صلح حاکم گردیده، زندگی و ملکیت مردم افغانستان مصئون گردد». (3) حرب وحدت درین مورد اعلام داشت که توافقات پیشاور بدون اشتراک این حزب بوقوع پیوسته است و ازین جهت عملی نخواهد گردید. (4) نواب سلیم، سخنگوی حکمتیار، به نوبت خویش «شورای انتقالی» را رد نموده و در عوض آن تصاحب قدرت را مستقیماً از طرف «حکومت انتقالی» پیشنهاد نمود. (5) ولی مجددی خودش اظهار امیدواری نموده که ازین طریق صلح و آرامش در افغانستان اعاده خواهد گردید. (6) عبدالوکیل، که هنوز هم وزیر امور خارجه بود، به روز شنبه در کابل اظهار داشت که حکومتش حاضر به واگذاری قدرت به مجاهدین میباشد. در عین زمان وکیل از حکمتیار خواست تا از حمله بر شهر کابل خودداری نماید. وکیل اضافه نمود، وی امیدوار است که «برادر محترم حکمتیار بردباری و حوصله بخرج خواهد داد». (7)

مجددی که از پیشاور با کاروانی مشتمل از 15 موتر همراه به طرف کابل حرکت کرده بود، در طول راه از همراهی بیشتر از یک صد موتر بر خوردار گردید. کاروان وی به تاریخ 26 اپریل به کابل وارد گردید. خلاف انتظارات مجددی و همراهانش، باشندگان کابل از استقبال گرم گروه کرسی نشین تازه دم اجتناب کردند. چنانچه بزودی روشن گردید که این «اعتراض خاموشانه» بیانگر درک واقع بینانه باشندگان «کوه های آسمایی و شیر دروازه» بوده است. همان بود که شهر کابل در اثر همچشمی های سیاسی و قدرت طلبی های انحصاری گروه های تازه دم بزودی به تل خاکستر مبدل گردید و آسمان غمزده "بالا حصار کابل" شاهد قربانی شدن بیشتر از ده ها هزار باشندده پایتخت گردید.

3.. توجیه دینی بنیادگرایی وارداتی

با کسب قدرت سیاسی در کابل، گروه های اسلامی بزودی سرزمین هندوکش را به سوی یک بحران سیاسی و اجتماعی سوق دادند که عمق آن حتی خارج از حیطه تصورات صاحب نظران سیاسی مسایل افغانستان قرار گرفت. این بحران به هیچ وجه محصول یک سری از حوادث تصادفی و به ضرر اسلام گراها نبوده، برعکس این بحران پیامد منطقی یک سلسله تدابیر به شمار می رود که دامنه آن از برخورد غیرحرفه یی به قدرت سیاسی گرفته تا، نادانی اجتماعی، عدم درک سالم از ساختارهای پیچیده ای جامعه افغانی و خودکامگی بازیگران در صحنه ای سیاسی کشور گسترش مییابد. درین سلسله عوامل، انحصار گرایی قدرت توأم با تمایل به تبارگرایی

و وابستگی های منطقه یی با کشور های همسایه نقش تعیین کننده بازی نموده است.

برای بیرون رفت ازین بحران سیاسی میتوانست، دست کم از نگاه نظری دوراه یافت در دستور روز قرار گیرند: توجیه دموکراتیک قدرت سیاسی از طریق انتخابات آزاد و یا توجیه سنتی از طریق "لویه جرگه".

از آنجای که گروه های اسلامگرا به دموکراسی باور نداشتند، انتخابات آزاد و سرتاسری از بدو مرحله مورد پسند آنها نبود. در قبال توجیه سنتی از طریق جرگه، رهبران جهادی در مخصه ای خاص و پیچیده اجتماعی و تاریخی قرار داشتند: از زمان تهداب گذاری دولت سلطنتی ارثی درانی تبار در سال 1747 باینسو حکمروایان سرزمین هندوکش به نحوی از انحا، تکیه بر قدرت سیاسی را بشکل سنتی تعبیر نموده و در راستای تداوم و استحکام قدرت به تدویر جرگه هایی پناه برده اند که بیانگر خواست های قشر حاکم در همان محدوده ای زمانی بوده اند. بکاربرد این جرگه ها در واقع به مثابه تدابیر پیرامونی و تکمیلی در خدمت شیوه فکری شهزادگان و حکمروایان قرار گرفته که از نظام «سلطنتی ارثی» خاندان درانی یک نوع «حق تاریخی به تخت نشینی» را اشتقاق مینمودند. با وجود تمام دشواری هایی که در تاریخ یا از ناحیه مبارزات بین شهزادگان خود کامه و اقتدارگرا در جهت به ارث بردن قدرت سیاسی و یا از ناحیه ای رو یا رویی کشور با حملات اجانب بروز نموده اند، حکمروایان و مدعیان تخت و تاج برای احراز و استقرار قدرت سیاسی در آخرین تحلیل و به نحو خویش به «دین» پناه برده اند. شاهان و امیرانی که این گونه به تاج و تخت می رسیدند، در ازای «دین پناهی» می بایست به قشر مذهبی که متشکل از علمای دینی، مبلغین حرفه یی و پیر و پیر زاده ها بوده و در جا معه سنتی از اعتبار چشمگیری بر خوردار بودند، امتیازات سیاسی و اقتصادی قایل میگرددند. (8) این قشر به نوبه خویش مکلفیت داشت تا اعمال استبدادی و ناجایز کرسی نشینان را صبغه ای اسلامی میداد. بدین طریق در طول تاریخ دست کم در سه صد سال اخیر، با وجود استثنائات جزئی که در وجود شمار معدودی از مذهبپون مبارز دیده شده، قشر مذهبی در خدمت قدرت نمایی های طبقه ای حکام قرار گرفته است. اصطلاحات «ملای درباری» و «دین درباری» در بین مردم زیاد بکار گرفته میشد. این قشر خدمت گذار در راستای تحکیم بخشیدن دولت های «دین پناه» از اعطای القاب از قبیل «امیر المومنین»، «خلیفه اسلام» و «ظل الله» خودداری نمیکردند.

اما اکنون پس از مبارزه مسلحانه در طی بیست سال رهبران گروه های مذهبی با درک بهتر از منافع و دورنمای سیاسی شان دیگر حاضر نبودند تا زیر بیرق حکمروایان دنیوی توام با توجیه سنتی در خدمت آنها باشند. از همین جاست که هم در مقابل توجیه دموکراتیک و هم سنتی، رهبران گروه های اسلامی ادعای مشروعیت قدرت سیاسی از طریق اسلامی آنرا در قالب «شورای حل و عقد» پیشکش نمودند. باین ترتیب گروه مذهبی بنیادگرا برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان از طریق توجیه دینی خود بر اریکه قدرت تکیه میزند.

پس از یک سلسله دشواریهای ناشی از عدم توافق رهبران جهادی پیرامون ساختار و تاریخ دایر نمودن «شورای حل و عقد» بتاريخ 30 دسمبر سال 1992 عیسوی 1335 «نماینده مذهبی» در تالار بزرگ وزارت داخله افغانستان گرد آمدند. در حدود ساعت 10 قبل از ظهر برهان الدین ربانی همرا با عبدالرب رسول سیاف و احمد شاه مسعود وارد سالون گردیدند. (9) شورای حل و عقد سه روز به جر و بحث نشست و از جمله عدم اشتراک بخشی از گروه های اسلامی، بشمول حزب اسلامی حکمتیار را مورد انتقاد قرار داد. در روز سوم نشست شورا ربانی با رای اکثریت نمایندگان برای دو سال به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. از جمله 1335 نمایندگان 916 نفر به نفع و 59 نفر علیه ربانی رای داده و بقیه، 360 نفر رای مستنکف دادند. ربانی در بیانیه اش که بزبان های دری و پشتو ایراد کرد، تذکر داد که وی سر از امروز به کدام گروه مشخص سیاسی ارتباط ندارد، وی مثل آرای همه ملیت های کشور میباشد. (10)

واکنش گروه های جهادی ای که در مخالفت با انتخاب رئیس جمهور قرار گرفته بودند، متفاوت بود. اگر گروه های جهادی که نرمش پذیر خوانده میشدند، بر شیوه گزینش نمایندگان و شخص ربانی انتقاد داشتند، حکمتیار یک گام هنوز هم فراتر بر داشت. وی دایر نمودن شورای حل و عقد را که تحت رهبری آقای عماد، یکی از همکاران نزدیک ربانی صورت گرفته، به مثابه اعلام جنگ تعبیر نموده و در نتیجه وی چنان هم عمل نمود. حکمتیار تهدید نمود که فرودگاه کابل را، که در تیررس موشکهای وی قرار داشت، بزودی تخریب خواهد کرد. در مقابل حملات حکومت ربانی بر مواضع حکمتیار در جنوب و جنوب غرب شهر کابل شدیدتر گردیدند. در نتیجه جنگ های قدرت طلبی برای اشغال کابل گسترش یافت. برخورد های نظامی هنوز هم شکل ظالمانه تر به خود گرفتند، دشمنی های مزمن و خصومت های علنی هرچه بیشتر آشتی ناپذیر گردیده و در اخیر انتقام جویی سیاسی، قومی و مذهبی دست بالایی کسب نمود.

4. فقدان کفایت برای آشتی ملی و بازسازی کشور

از آنجای که گروه های اسلامی افغانی محصول مبارزه مسلحانه و درگیری با ابر قدرت شوروی بودند، با تفاوت های چشمگیر با بعضی جنبش های اسلامی در کشورهای دیگر، با فقدان بر نامه های سیاسی و مشی های حزبی پس از کسب قدرت سیاسی مواجه بودند. رهبران این گروه ها حتی بخود تکلیف روا نداشتند تا تصورات خویش را از نظام تیوکراسی یا آن طور که خود می پنداشتند از «حاکمیت الهی» به شکل منسجم و در محدوده ای یک طرح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای کشور جنگ زده افغانستان با ساختار های پیچیده ای اجتماعی و قومی ارائه دارند. نظر به فقدان درک شرایط مشخص و دشواری های حاکم، آنها بشکل عام به «اسلام» پناه جسته و از پیشکش نمودن چنان راهیافت های اسلامی عاجز بودند که در آن سیاست های اجتماعی و اقتصادی درون کشور و روابط آینده ای افغانستان با کشورهای دیگر، بویژه با همسایه های متنفذ و ذیدخل در تعیین سرنوشت کشور، تدوین شده باشد.

هر یک از این گروه‌ها برای تفکیک خود از رقیبان‌شان، خود را «مسلمان واقعی» می‌خواندند. این هم در حالی بود که هیچگاه کدام یک از این جناح‌ها یک مباحثه نظری (تئوریک) در مورد اسلام به راه نیانداخته بودند. تجلی «صراط مستقیم» از طریق رقابت‌های سازنده با همدیگر، برای آنها بیگانه بوده است. هر یک از این بازیگران، به «اسلام» استمساک می‌نمودند، بدون آنکه تشریح بدهند که برداشت خود‌شان از اسلام به صورت مشخص چگونه هست. یکی فاقد صلاحیت حرفه‌ای برای چنین تفکیک و آن دیگری فاقد چنین شجاعتی بود.

خصلت تک‌بعدی احزاب جهادی پیشین هنگامی در عمل هویدا می‌شود، که آنها پس از یک مبارزه مسلحانه طولانی و طبعاً موفقانه، نتوانستند در ساحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کدام طرحی را به وجود آورند، تا بتواند پاسخگوی آن باشند، که چگونه کشور چندین قومی افغانستان را با این همه تضادهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن آباد نمود. رهبران مجاهدین فاقد یک تصویر مشخص از نظام سیاسی بودند، آنها متأثر از شیوه‌های فکری و مذهبی متنوع (مودودی، دیوبندی اکوره ختک، سلفیها، وهابیت، اخوانی و اصول‌گرایی قم) به سرزمین هندوکش برگشت نمودند. بنا بر آن برداشت آنها از اسلام به مثابه گروه‌های پرخاشگر و کینه‌جو با اسلام نرمش‌پذیر، صلح‌جو، صوفی‌مشرّب و سنتی‌باشندگان هندوکش در رویاروی تمام‌قرار گرفت. نظر به فقدان کفایت‌ها و درک طرح‌آشتی‌ملی و بازسازی کشور گروه‌های جهادی تنها خود را مصروف به این ساخته بودند که «قلمرو سیاسی و ارضی درون مرزی» خود را گسترش بدهند. حکومت مجاهدین، بویژه در بدو مرحله توأم با اتحادهای زودگذر با جناح‌های خلق و پرچم «حزب دموکراتیک خلق»، افغانستان را در دامن آشوب و اغتشاش افگند. در نتیجه «نظام بنیادگرایی» گروه‌های جهادی زمینه را برای حاکمیت مستبدانه رژیم التقاطی ملیشه‌های طالب فراهم ساخت. بدین ترتیب سرزمین افغانها، لانه هراس افغانان بین‌المللی، بویژه شبکه هراس افکن القاعده شد. در اخیر سرزمین هندوکش به مثابه یک کشور پیرامونی سال‌های متمادی از کاروان تمدن، انکشاف اقتصادی، صلح و عدالت اجتماعی و بالآخره آزادی و دموکراسی عقب‌نگه داشته شد.

5. رویکرها

- AP, 25.04.1992 (1)
- .AFP-Deutsch, 25.04.1992 (2)
- AP, 24.04.1992 (3)
- DPA, 24.04.1992 (4)
- AP, 25.04.1992 (5)
- Reuter-Deutsch, 25.04.1992 (6)
- Reuter-Deutsch, 25.04.1992 (7)
- (8) در اینجا بایست افزود که در تفاوت چشمگیر با سنت نظام‌های "سلطنتی ارثی" "حزب دموکراتیک خلق" حکمروایی انحصاری و استبدادی خویش را "دین پناه" تعبیر نه نموده بلکه خود را ممثل خواست‌های "زحمتکشان"،

در نتیجه نماینده خواست اکثریت معرفی نموده و ازین طریق به توجیه
قدرت سیاسی پرداخت. (9)

Said Musa Samimy, Afghanistan – Tragödie ohne Ende?, Horlemann
Verlag, 2003, 46 تا 49 صفحات
(10) همانجا، صفحه 48